روانشناسى قرآنى

دكتر مصطفى محمود

مترجم: حافظ نصيرى

مركز فرهنگ و معارف قرآن

در فلسفه مادى، اخلاق عبارت است: از ارضاى اميال به شكلى كه با حقوق ديگران در تعارض نباشد. بنابراين تعريف، اخلاق در وهله اول يك مفهوم مادى اجتماعى در جهت توزيع بهتر لذات مى‏باشد.

اما اخلاق در مفهوم دينى، برخلاف تعريف فلسفى عبارت است از: كنترل و هدايت ميل‏ها و گرايش‏هاى درونى، مخالفت با هواى نفس و كنترل شهوات با هدف نائل شدن به شأن و منزلت عظيم انسانى، به عنوان خليفه خدا بر روى زمين، و وارثى كه هستى به خاطر او مسخر شده است.

بر پايه اين ديدگاه، انسان تنها زمانى لياقت حاكميت بر جهان را خواهد داشت كه بتواند پيش از هر چيز بر نفس خود حاكم شود و بر قلمرو درونى خود احاطه يابد. اخلاق دينى به اين معنا خروج از عبوديت نفس و رسيدن به مرتبه والاى قرب الهى است. نداى اخلاق دينى توزيع بهتر لذات نيست، بلكه خروج از اسارت لذات است. بدين ترتيب ديدگاه فلسفه و دين كاملاً از هم متفاوت مى‏گردد و هر يك تصوير متفاوتى از انسان مورد نظر خود ارائه مى‏نمايد؛ فلسفه مادى تصوير انسانى را ترسيم مى‏كند كه هدفش لذت‏هاى آنى و پاداش مادى فورى است. او براى لحظات تلاش مى‏كند و سخت پايبند لحظه موجود است.

ولى اين «لحظه موجود» يا «هم اكنون» ناپايدار و گريزپاست؛ زيرا انسان در جهان فنا و افسوس، زندگى مى‏كند. از اين رو، بغض در گلو، هر چه در وادى شهوات، خود را بيشتر سيراب مى‏كند، تشنه‏تر مى‏گردد. انسان مادى بدون هيچ تضمين و پشتوانه‏اى در عرصه حيات گام برمى‏دارد؛ چرا كه محكوم به مرگ است، اما نمى‏داند كى، چطور و كجا؟ او مضطرب، پريشان و دل نگران است و تلاش خود را براى برآوردن اميال خود معطوف كرده و آرامش برايش مفهومى ندارد، تا اين كه سرانجام مرگ او را در كام خود فرو مى‏كشد.

اما انسان مؤمن داراى بافت روانى، سلوك و رويكردى متفاوت است. از ديدگاه او لذات دنيوى، گذرا و تنها امتحانى براى رسيدن به درجات اخروى است. از اين ديدگاه، دنيا تنها پلى براى رسيدن به سرمنزل مقصود است و خدا تنها عهده‏دار راه اين سفر مى‏باشد، و جز او هيچ حاكمى نيست. بر اين اساس اگر تمام مردم بخواهند سود يا زيانى متوجه او كنند، تنها به ميزانى موفق خواهند بود كه در تقدير الهى براى او ثبت شده است. به همين دليل چنين فردى به خاطر دستاوردها و ناكامى‏هايش خوشحال يا غمگين نمى‏شود و اگر دچار سوئى گردد، با خود مى‏گويد: «وَ عَسَى أن تَكرَهُوا شَيئاً و هُوَ خَيرٌ لَكُم وَ عَسَى أن تُحِبُّوا شَيْئاً و هُوَ شَرٌّ لَكُم و اللّه يَعلَم وَ أنتُم لا تَعلَمُونَ»؛1 «بر شما كارزار نوشته شد و آن شما را دشوار و ناخوشايند است، و شايد كه چيزى را خوشى نداريد و آن براى شما بهتر باشد و شايد كه چيزى را دوست داريد و آن براى شما بدتر باشد، و خدا (صلاح شما را) مى‏داند و شما نمى‏دانيد.»

چنين انسانى در برابر مرگ نيز ثابت قدم ايستاده و اين آيات را با خود زمزمه مى‏كند: «أينَمَا تَكُونُوا يُدرِكْكُم المَوتُ و لَو كُنْتُم فى بُرُوجٍ مُشَيَّدَة»؛2 «هر كجا باشيد مرگ شما را درخواهد يافت گرچه در كوشك‏ها و دژهاى سخت و استوار باشيد.»

«قُل إنّ المَوْتَ الّذِى تَفِرُّونَ مِنْه فَإنّه مُلقِيكُم»؛3 «بگو: همانا مرگى كه از آن مى‏گريزيد شما را ديدار مى‏كند.»

«وَ مَا كانَ لِنَفسٍ أن تَمُوتَ إلاّ بِإذنِ اللّهِ كِتباً مُؤَجَّلاً»؛4 «و هيچ كس جز به فرمان خدا نميرد، نبشته‏اى (است) مدت دار.»

انسان مؤمن حسادت هيچ كس را در دل جاى نمى‏دهد و به حال هيچ كس حسرت نمى‏خورد، بلكه تشويش خاطر او (از سر دلسوزى) به خاطر غفلت مردم (از ياد خدا) است. زمزمه قلبى او اين است كه: «لا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذينَ كَفَرُوا فِى البِلدِ \* مَتعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأوهُم جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ»؛5 «رفت و آمد - سودجويى و كاميابى - كافران در شهرها تو را نفريبد، (اين) برخوردارى اندك است، سپس جايگاهشان دوزخ است و بد آرامگاهى است.»

«إنّما نُملِى لَهُم لِيَزدَادُوا إثماً»؛6 «همانا مهلتشان مى‏دهيم تا بر گناه بيفزايند.»

«مَا أصابَ مِن مُصيبةٍ فِى الأرضِ وَ لا فِى أنفُسِكُم إلاّ فِى كِتبٍ مِنْ قَبلِ أن نَبرَأهَا اِنَّ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ\* لِكَيلا تَأسَوْا عَلى مَا فَاتَكُم و لاَ تَفْرَحُوا بِمَا ءاتكُم وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُختالٍ فَخورٍ»؛7 «هيچ مصيبتى در زمين - چون تنگدستى و سختى و قحطى - و نه در جانهاتان - چون بيمارى و اندوه - نرسد مگر پيش از آنكه بيافرينمش در نوشته‏اى است، اين بر خدا آسان است، تا بر آنچه از دست شما رفت اندوه مخوريد و بدانچه شما را داد شادمان نشويد، و هيچ‏كس گردنكش خودستا را دوست ندارد.»

«قُل لَن يُصيبَنا إلاّ ما كَتَبَ اللّهُ لَنَا»؛8 «بگو: به ما نرسد مگر آنچه خدا براى ما نوشته است.»

ثمره اين آيات براى معتقدان، آرامش روانى و اطمينان خاطر است: «ألا بِذِكرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ»؛9 «آگاه باشيد كه دلها تنها به ياد خدا آرام مى‏گيرد.»

انسان مؤمن با ترك هر شهوتى، در قلب خود حلاوتى حس مى‏كند كه او را از اسارت نفس رهايى بخشيده، بر بصيرتش مى‏افزايد. توحيد، عناصر وجود او را يكپارچه مى‏گرداند و احساساتش به سوى منبع واحدى سوق مى‏يابد؛ چرا كه او تنها از يك چيز مى‏ترسد و تنها آرزومند يك چيز است؛ تنها به پارسايى يك چيز ايستاده و تنها درصدد جلب رضايت يك كس است. اين يگانگى و توحيد تأثيرى بنيادين در بناى شخصيت او بر جاى مى‏گذارد و از عدم انسجام حسى و چندگانگى و ضعف اراده جلوگيرى مى‏كند. اين همان آموزه‏هاى تربيتى قرآن و تأثير آن در تربيت نفوس است. اكنون جا دارد از خود بپرسيم كه روان‏شناسى جديد چگونه انسان را تربيت مى‏كند؟

از ديدگاه فرويد، احساس گناه، بيمارى است، و توبه، واپس روى )Regression( مقاومت در برابر شهوات، سركوب است و پشيمانى، عقده؛ و تحمل، سردمزاجى. فرويد به اعمال، تنها در چارچوب محرك و پاسخ مى‏نگرد و به نيت و اخلاص توجهى نشان نمى‏دهد. او از نفس انسانى تنها جنبه حيوانى و شهوانى آن را مى‏بيند. در تصور او تمامى رؤياهاى انسان با نمودهاى خاص خود، محصور اين سراى محدود شهوانى است. فرويد انسان را كاملاً مستقل از غيب مى‏داند و خيالات شيطانى يا الهامات روحانى و ربانى را به رسميت نمى‏شناسند. فرويد از تعلق خاطر پسربچه به مادر به عنوان عقده اديپ )Oedipus Complex( ياد مى‏كند؛ عقده‏اى كه تنفر از پدر و ميل به قتل او، و رهايى از شر پدر را در ناخودآگاه به دنبال دارد. [بدين صورت كه‏] انسان در دوران كودكى اين احساس را در خودآگاه خود با تلاش براى جلب محبت پدر و تقليد از حركات او نشان مى‏دهد و پس از آن نيز براى جبران احساس درونى خود در قتل پدر زمينى، به پرستش پدر آسمانى روى مى‏آورد.

به اعتقاد فرويد، خصوصيات شخصيتى انسان در پنج سال نخست دوران كودكى، شكل نهايى خود را مى‏گيرد و سپس در قالب شخصيت فرد ظاهر مى‏گردد. در اين ميان، تنها نقش روان پزشكى تجويز آرام بخش‏ها، مسكّن‏ها و تلاش براى مجال دادن به احساس سركوب شده درون فرد است. روان‏شناسى فرويد براى انسان تنها يك بعد حيوانى قائل است و به امكان متحول سازى آن اعتقاد ندارد. در حالى كه روانشناسى قرآنى، نه تنها به امكان ايجاد تحول در نفس انسان و شفاى آن و اصلاح انديشه و نيز باز كردن قفل دل‏ها معتقد است، بلكه آن را تك بعدى ندانسته و براى آن هفت مرتبه ذكر مى‏كند كه عبارتند از: نفس اماره، لوامه، ملهمه، مطمئنه، راضيه، مرضيه، و نفس كامله.

[از ديدگاه قرآن‏] انسان مى‏تواند با اطاعت از دستورات خدا و عبادت او مدارج كمال را طى كند. قرآن همچنين رعايت اعتدال در كارها را به عنوان منش آرمانى تعيين فرموده است: «وَ الَّذينَ إذا أَنفَقُوا لَم يُسرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا و كانَ بينَ ذلِك قِوَاماً»؛10 «و آنانكه چون هزينه كنند نه اسراف كنند و نه تنگ گيرند و ميان اين دو به راه اعتدال باشند.»

تاريخ صدر اسلام نيز حاوى نمونه‏هايى از تحول فورى نفوس و خروج از تاريكى به سوى نور، به عنايت و هدايت الهى است. «وَ نَزَعْنا ما فِى صُدورِهِم مِن غَلٍّ إخوناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقبِلينَ»؛11 «و هر بدخواهى و كينه‏اى كه در سينه‏هاشان بود بركنديم، برادرانى بر تخت‏هايى روياروى همند.»

اين همان شفاى فورى نفوس است كه ما از قرآن مى‏آموزيم و در هيچ دانشى هم نظير آن يافت نمى‏شود.

پى‏نوشت‏ها:

1- بقره/ 216.

2- نساء/ 78.

3- جمعه/ 8.

4- آل عمران/ 145.

5- آل عمران/ 196 و 197.

6- آل عمران / 178.

7- حديد/ 22 و 23.

8- توبه / 51.

9- رعد/ 28.

10- فرقان/ 67.

11- حجر/ 47.